



# سازمان

سال دوم شماره پنجم اسفند ماه ۹۶

بررسی دقیق گروهک منافقین موسوم به مجاهدین چگونه چهره واقعی خود را نشان دادند؟



مجاهدین و منافقین در جنگ ایران و عراق



شروع  
تلاطم  
و ناگهان پایان



## فہرست:

شکل گیری و تحرکات اولیہ

تأسیس سازمان و تدوین ایدئولوژی

گسترش تشکیلاتی و آموزش نظامی

اعلام تغییر ایدئولوژی

بازسازی سازمان در زندان

آغاز شورش مسلحانہ و ترور

حکومت خیالے در پاریس و بغداد

عملیات مرصدا

صاحب امتیاز :

بسیج دانشجویی دانشگاه خوارزمی واحد کرج

مدیرمسول و سردبیر : محراب نجعی نژاد

ہیات تحریریہ : امیررضا مقومے، صادق بشیرہ،

جواد محمدی تبار، امیرمحمد اسد پور، سید

رسول حسینے، امیرحسین خوش سودا

گرافیسٹ : سید محمد حسینے

کانال بسیج دانشجویی :



@basij\_khu

# سوره المومنين

## سخن سردبیر

با سپاس و ثنای بی حد بر آستان صفات بی همتای احدیت و با استعانت از درگاه بی کرانش و با یاری و تلاش جمعی از دانشجویان ، نشریه سیاسی دانشجویی سوره در اسفند ماه ۱۳۹۶ شروعی دوباره داشت، در این راه با نظر به وجود نشریات مختلف و متنوع و این که در عصر ارتباطات آشنائی و دسترسی به اطلاعات در دنیای مجازی به سرعت غیر قابل باوری رسیده است ، منشتر کردن نشریه ای که گاهنامه است با اما و اگرهای فراوان روبرو است. آن چه که باعث شد علیرغم همه ی چالش های پیش رو انتشار نشریه در اولویت قرار گیرد و فرصتی ناب تعبیر شود، این است که اصحاب فکر و قلم و دانشجویان ، محلی برای بیان نظرات و اندیشه های خود داشته باشند. اساتید و دانشجویان در آن به تعامل و تفاهم در خور برسند، محلی برای نقد و بررسی آرا و عقیده های موجود باشد و مهمتر از همه ی آن ها حضور پر رنگ دانشجویان در عرصه های سیاسی، محسوس باشد.



درباره این سازمان سه گونه داوری در داخل و خارج از کشور رایج است:

۱. اغلب فعالان سیاسی و فکری ایرانی داخل و خارج از کشور با تأکید بر وجه خشونت‌ورزی و شورشگری مسلحانه در هویت و استراتژی این سازمان، از موضع نفی و مخالفت اظهار نظر می‌کنند و این گروه را از عوامل اصلی تولید چرخه معیوب «تروریسم - خشونت» می‌دانند که در راه تعمیق و گسترش مردم‌سالاری و اعتلای فرهنگ مدارا و گفتگو موانع اساسی آفریده است.

۲. اکثر اقشار مختلف مردم با تأکید بر «منافقین» نامیدن این سازمان و قرار دادن نام آن در کنار صدام، اعلام برائت از این گروه را در شعارهای خود نوعی وظیفه دینی و انقلابی می‌دانند. بر اساس بسیاری از نظرسنجی‌ها که به شیوه علمی در محیط‌های مختلف اجتماعی صورت پذیرفته نیز نشان می‌دهد که حتی نسل سوم و جوانانی که تجربه مستقیم مواجهه با عملکرد این گروه را نداشته‌اند، بر این باورند که سازمان مجاهدین گروهی مسلح است که برای رسیدن به اهداف خود، تا کنون خون بیگناهان بسیاری را بر زمین ریخته و در خدمت ارتش متجاوز رژیم بعث صدام قرار گرفته است.



## شکل‌گیر و تحرکات اولیه

پیشینه‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران به اوایل دهه ۴۰ باز می‌گردد. اعضای سازمان مجاهدین راجحاً مذهبی جبهه ملی به ویژه نهضت آزادی تشکیل می‌دادند که در جلساتی که در مسجد هدایت برگزار می‌شد، شرکت و در آنجا با مهندس بازرگان بنیانگذار نهضت آزادی و آیت الله طالقانی آشنا شدند و بعضاً در خانواده‌های روحانی و مذهبی رشد کرده بودند. اکثراً خانواده‌هایشان متدین بودند، مثلاً پدر ناصر صادق پ را می‌شناختم، ایشان فرد متدینی بود.

در سال ۴۵، شش تن از اعضای پیشین نهضت آزادی به نام‌های محمد حنیف نژاد، سعید محسن، محمد عسگری زاده (ناصر صادق)، رسول مشکین فام، علی اصغر بدیع زادگان و احمد رضایی با مطالعه انقلاب‌های کوبا، ویتنام و الجزایر مبنای و شالوده‌های سازمان مجاهدین را بنا نهادند. تفکرات آنها کم‌کم از تهران به جاهای دیگر کشور گسترش یافت و در شهرهای دیگر شعبه‌هایی ایجاد گردید. در آن زمان گروه مؤتلفه‌ی اسلامی که از نظر سازماندهی پراکنده بود برای سازماندهی مجدد در مسجد هدایت در جلساتی که توسط آیت الله طالقانی تشکیل می‌شد شرکت و با گروه نهضت آزادی و هسته‌های اولیه سازمان مجاهدین ارتباط تنگاتنگی داشتند. شهید لاجوردی، شهید اسلامی و به طور کلی شاخه بازار با سازمان مجاهدین ارتباط داشتند.

هم‌زمان با گسترش سازمان، جوان‌های زیادی جذب این سازمان شدند. برای نمونه عباس مدرسی فر یکی از اعضای هیئت مؤتلفه که تلاش زیادی برای ترور منصور کرده و حتی خود را برای اعدام نیز آماده کرده بود با این گروه ارتباط برقرار کرد و بعدها جذب این گروه شد و سرانجام به کمونیست‌ها پیوست و در حال حاضر در خارج از کشور با این گروه همکاری دارد.



صحیحی یابد و ثمرات تلخ و فاجعه‌بار آن برخاسته از ریشه‌های آفت‌زده‌ای است که نادیده گرفتن آنها مستلزم نفی واقع‌بینی خواهد بود.

وضعیت سازمان پس از اعلام رسمی تغییر ایدئولوژی به مارکسیسم در سال ۱۳۵۴ تا پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز شورش مسلحانه گسترده علیه نظام جمهوری اسلامی که از دهه ۶۰ آغاز شد، و متعاقب آن خروج تشکیلات اصلی از ایران و سکونت در کشورهای غربی و عراق، سرنوشت و فرجام سیاسی و ایدئولوژیک پرحادثه و شگفت‌انگیزی برای آن رقم زده است که در این مقاله تنها می‌توان بخشی اندک از سرفصل‌های آن را مرور نمود.

از این رو در پایان، برخی از منابع برای مطالعه بیشتر و تفصیلی معرفی شده است که علاقمندان می‌توانند با مراجعه به آنها بسیاری از ابعاد و جزئیات موضوع را به طور مستند مطالعه نمایند.

۳. در فضای بین‌المللی و رسمی، به ویژه پس از اعلام موضع رسمی دولت آمریکا در آبان ۱۳۷۳ (اکتبر ۱۹۹۴) و مواضع مشابه چند کشور اروپایی و سپس اعلام اتحادیه اروپا مبنی بر شناسایی این سازمان به عنوان یک گروه تروریستی تحت حمایت دولت صدام، بسیاری از نهادهای رسمی و غیررسمی بین‌المللی، متأثر از موفقیت‌های دیپلماتیک و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران و هماهنگ با گسترش جو جهانی ضد تروریسم در سال‌های اخیر، سازمان مجاهدین خلق را مطرود و محکوم ساخته‌اند. و حتی اکثر گروه‌های اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور نیز این سازمان را یک «فرقه تروریستی» با ایدئولوژی خون و خشونت توصیف می‌کنند.

آخرین پژوهش‌های مبتنی بر اسناد و مدارک و بررسی کلیه متون و خاطرات بر جای مانده از درون سازمان طی ۴ دهه گذشته، آشکارا اثبات می‌کند که شکل‌گیری یک گروه سیاسی مبتنی بر «خشونت‌ورزی»، «التقاط ایدئولوژیک»، «ماجراجویی»، «افراط‌گری» و «تقدیس تشکیلات» نمی‌تواند مسیر و فرجام







## تأسیس سازمان و تدوین ایدئولوژی

هستند و مبانی فکری و تعلیمات اولیه آن مأخوذ از بحث‌ها و کتابهای وی و نهضت آزادی بوده است.

اولین محصول برنامه مطالعاتی گروه تدوین کتاب «شناخت» بود. متد دیالکتیک مارکسیستی با تغییر نام به اصول شناسایی دینامیک به عنوان اصول علمی پذیرفته شده بود. ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، مفاد اصلی این کتاب را تشکیل می داد. این کتاب توسط حسین روحانی نوشته شده بود.

مهم‌ترین جزوه آموزشی سیاسی با عنوان «مبارزه چیست» به قلم عبدالرضا نیک‌بین بود که در آن تعالیم مارکسیستی بر مفاهیم مذهبی انطباق داده شده بود. کتاب «تکامل» به قلم علی میهن‌دوست و کتاب «راه انبیا» به قلم حنیف‌نژاد نیز به همین سبک، مضامین مارکسیستی را با ترکیب برخی مفاهیم مذهبی در بر داشتند.

در سال ۱۳۴۴، دوازده سال پس از کودتای ۲۸ مرداد و ۲ سال پس از سرکوب خونین قیام پانزده خرداد، سه تن از اعضای سابق جبهه ملی دوم و نهضت آزادی، تصمیم گرفتند در مبارزه علیه رژیم شاه، سازمانی با مشی مسلحانه به وجود آورند. محمدحنیف نژاد (۲۶ ساله) مهندس کشاورزی، سعید محسن (۲۶ ساله) مهندس راه و ساختمان و عبدالرضا نیک‌بین رودسری (۲۳ ساله) دانشجوی ریاضی که تحصیلات دانشگاهی خود را نیمه تمام گذارده بود هسته اولیه گروه را تشکیل داد و یک سال بعد علی‌اصغر بدیع‌زادگان (۲۵ ساله) مهندس شیمی به این جمع پیوست. این افراد با آنکه شخصا مذهبی بودند و نسبت به عقاید و رفتار مذهبی خویش توجه و حساسیت داشتند اما از نظر سیاسی و ایدئولوژیک یک پرورش یافته جبهه‌ملی و نهضت آزادی بودند. مهندس بازرگان، خود نیز بعدها تأکید کرد که مجاهدین خلق «فرزندان نهضت آزادی».

## گسترش تشکیلاتی و آموزش نظامی

در طول سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶ سازمان از نظر تشکیلاتی فعال شد. در اواسط سال ۱۳۴۷ عبدالرضا نیک‌بین از تشکیلات کناره گرفت و دیگر نامی از او به میان نیامد. در اسناد و منابع سازمان نیز فقط از سه تن حنیف‌نژاد، سعید محسن و بدیع‌زادگان به عنوان اولین بنیانگذاران یاد می‌شود.

در سازمان ۵ گروه مطالعاتی و ارتباطی تحت عناوین «گروه ایدئولوژی»، «گروه سیاسی»، «گروه کارگری»، «گروه مطالعات روستایی» و «گروه روحانیت» تشکیل شد. گروه روحانیت که در سال ۱۳۴۸ شکل گرفت مسئولیت تماس با روحانیان مبارز و جلب همکاری یا حمایت آنها را برعهده داشت. هدف، این بود که از نفوذ اجتماعی روحانیت در جهت اهداف سازمان استفاده شود و به ویژه پشتوانه مردمی و مالی سازمان تأمین گردد. سازمان بعدها برای جلب حمایت امام

خمینی (ره) که در نجف تبعید بود، نماینده‌ای نزد ایشان نیز اعزام کرد که البته با تیزی بی‌نی حضرت امام به نتیجه‌ای نرسید. تا سال ۱۳۴۸، هیچ زنی به عضویت سازمان پذیرفته نشده بود. اصولاً حنیف‌نژاد، رهبر اصلی و مؤثر سازمان، با ازدواج مخالف بود و آن را موجب وابستگی و سد راه مبارزه می‌دانست. اما اهمیت حضور زنان و بویژه استفاده پوششی از آنان برای رهبران سازمان «کشف» شد. ابتدا پوران بازرگان، خواهر منصور بازرگان که در مدرسه دخترانه مذهبی رفاه کار می‌کرد، وارد سازمان شد؛ و پس از او خواهر محمد حیاتی و بعد خواهر رضایی‌ها آمدند.

به قول بهمن بازرگان، عضو مرکزیت سازمان، «هر کس خواهی داشت که به درد این کار می‌خورد، می‌آورد». این زنان، طبق دستور سازمان، با اعضای مرد سازمان «ازدواج تشکیلاتی» می‌کردند. پوران بازرگان نیز به همسری تشکیلاتی محمد حنیف‌نژاد درآمد. لیلا زمردیان و فاطمه امینی و گروه دیگری از زنان و دختران نیز بعدها به همین شکل در سازمان عضویت یافتند. بسیاری از این زنان و دختران، بعدها با انواع ترفندهای تشکیلاتی مورد انواع سوءاستفاده‌ها قرار گرفتند، و در نتیجه همین روند انحراف‌آمیز و غیراخلاقی خانواده‌های زیادی، که اکثراً مذهبی و اصیل بودند، از هم پاشید. سرنوشت لیلا زمردیان، فاطمه فرتوک‌زاده، منیژه اشرف‌زاده، سیمین صالحی، طاهره میرزا جعفر علاف و بسیاری دیگر، که کارشان یا به خودکشی و یا تصفیه درونی یا به بی‌انگیزگی و افسردگی و همکاری با ساواک کشید، از تبعات همین دیدگاه «استفاده ابزاری از زن» بود.

در بُعد سیاسی و بین‌المللی چون سازمان، انقلاب‌های سوسیالیستی روسیه و چین را به عنوان انقلاب زحمتکشان و توده‌های تحت ستم؛ مانو و لنین را ادامه دهنده راه انبیا در دوران معاصر، ارزیابی می‌کرد، در صدد برقراری ارتباط با بعضی از دولتها و احزاب مارکسیستی نیز برآمد.

در بُعد تشکیلاتی نیز سازمان از اصل کمونیستی موسوم به «سانترالیسم دموکراتیک» به معنای «مرکزیت دموکراتیک» پیروی می‌کرد و بر طبق این اصل همه‌ی اعضای سازمان باید بدون چون و چرا از دستورها و خط‌مشی رهبری سازمان اطاعت می‌کردند.





این عده با وساطت نمایندگان الفتح عازم اردن شدند و در آنجا دوره جنگ‌های پارتیزانی را فراگرفتند.

پس از انتقال پایگاه‌های فلسطین به لبنان عناصر دیگری از سازمان در اردوگاه‌های فلسطینی در لبنان آموزش دیدند؛ عده‌ای از این عناصر توانستند از طریق لبنان تعدادی اسلحه و مهمات وارد ایران کنند. در مجموع ۲۲ نفر به اردوگاه‌های الفتح اعزام شدند، و اکثر افراد اعزامی در سال ۱۳۵۰ به ایران بازگشتند.



در سال ۱۳۴۸، سازمان برای کسب توان نظامی برای شروع عمل مسلحانه تصمیم به برقراری ارتباط با سازمان فلسطینی الفتح و استفاده از امکانات آن برای آموزشهای چریکی و مسلحانه گرفت. هیئت نمایندگی سازمان متشکل از اصغر بدیع‌زادگان، تراب حق‌شناس، مسعود رجوی و لطفعلی بهپور در شهر امان، پایتخت اردن، با نمایندگان سازمان الفتح دیدار و مذاکره کردند و الفتح قول داد افراد اعزامی از سوی سازمان را آموزش دهد و سلاح و تدارکات نظامی نیز در اختیار سازمان قرار دهد. پس از توافق با الفتح، اولین گروه اعضای سازمان، از طریق دبی اعزام شد. اما در اثر حادثه‌ای پلیس دبی به این عده مشکوک شد و آنان را دستگیر و زندانی کرد و درصدد بود به مقامات امنیتی ایران تحویل دهد. اما اعضای سازمان در ایران برای نجات آنان دو تن از اعضا را به دبی اعزام کردند. این دو تن با ترفندهایی توانستند به همان هواپیمایی که اعضای دستگیر شده را به ایران می‌برد سوار شوند و با استفاده از اسلحه و مواد منفجره‌ای که با خود داشتند هواپیما را در میانه راه ربودند و به بغداد بردند.





## اعلام تغییر ایدئولوژی

ساعت یک و سی دقیقه بامداد روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۲ حادثه‌ای سرنوشت‌ساز در تاریخ سازمان مجاهدین خلق به وقوع پیوست. تقی شهرام، یکی از اعضای زندانی سازمان به اتفاق حسین عزتی کمره‌ای، زندانی عضو گروه مارکسیستی ستاره سرخ همراه با ستوان یکم شهربانی امیرحسین احمدیان چاشمی، که در زندان ساری خدمت می‌کرد و جذب تقی شهرام شده بود، از زندان جدیدالتأسیس و مدرن ساری فرار کردند. تقی شهرام در جریان ضربه شهریور ۵۰ دستگیر و به ده سال زندان محکوم شده بود. شهرام از خانواده‌ای نسبتاً مرفه و غیرمذهبی برخاسته بود. در دانشگاه با علیرضا زمردیان و محمد حیاتی آشنا شده بود و تحت تأثیر همانان به مذهب و مبارزه گرایش پیدا کرده بود. وی پیش از ورود به سازمان با یکی از اعضای چریک‌های فدایی خلق ارتباط داشت.

شهرام در زندان قصر با افشانی از محکومان چریک‌های فدایی خلق و علیرضا شکوهی رهبر گروه ستاره سرخ و حسین عزتی عضو آن گروه آشنا شد و معلومات مارکسیستی خود را نزد آنان تکمیل کرد. بعضی از اعضای قدیمی سازمان می‌گفتند شاید از سوی ساواک تعمدی در کار بوده که عزتی را با شهرام همراه کنند. شهرام در زندان تمام مسائل را زیر نظر گرفت و اشخاص را شناسایی کرد و به بالاترین رتبه سازمانی رسید. در زمان فرار تقی شهرام، سازمان زیر ضربات گسترده ساواک قرار گرفته بود و رهبری سازمان عمدتاً بر دوش رضا رضایی بود.

مدتی بعد از این ماجرا، در نیمه شب ۲۵ خرداد ۱۳۵۲، رضا رضایی در خانه یکی از سمپات‌های سازمان، بنام مهدی تقوایی مشغول خوردن شام بود که ماموران ساواک زنگ خانه را به صدا درآوردند. آنان برای دستگیری تقوایی آمده بودند و از حضور رضا در آن خانه بی‌خبر بودند.



اما رضا رضایی به سرعت خود را به پشت بام رساند و از آنجا به کوچه پرید و زیر یک اتومبیل مخفی شد و سرانجام به تصوّر این که مأموران او را یافته‌اند با شلیک گلوله به سر خود، به زندگی خویش پایان داد.

پس از رضا رضایی سازمان دارای سه شاخه سیاسی، نظامی و کارگری بود که هر یک به ترتیب توسط تقی شهرام، بهرام آرام و مجید شریف واقفی اداره می‌شد. تقی شهرام با کمک بهرام آرام و برخی دیگر از کادرهای سازمان کوشید تا سیطره کامل بر تشکیلات بیابد و برای نجات سازمان از دوگانگی ایدئولوژیک اقدام کند. در این راه پس از تصفیه فیزیکی شریف واقفی و صمدیه لباف، مرکزیت سازمان که رسماً مارکسیست شده بودند در جهت تغییر ایدئولوژی سایر اعضا و اعلام رسمی آن، برنامه‌های خود را پی گرفتند.

اکنون رهبری اصلی سازمان در دست یک تن، تقی شهرام، بود و سایر اعضای مرکزیت و کادرهای سازمان جز معدودی، آلت بی اراده‌ای در دست او بودند. مهمترین مأموریتی که تقی شهرام برای خود می‌شناخت مارکسیست کردن افراد بود. او ابتدا یکی از کادرهای مهم سازمان به نام ناصر جوهری را با خود همراه کرد و سپس به کمک وی برنامه‌ای گام به گام برای کنار گذاشتن ایدئولوژی التقاطی و برگزیدن ایدئولوژی مارکسیستی تدارک دید. این برنامه شامل کار روانی و ایجاد آمادگی روحی در افراد برای کنار گذاشتن مذهب، قطع آموزش‌های مذهبی و مطالعات اسلامی، جایگزینی متون تعلیمات مارکسیستی و طرح شبهات پیرامون اسلام در نشریات درون سازمانی بود. با توجه به اطاعت کورکورانه‌ای که اعضا در نظام «مرکزیت دمکراتیک» از مسئولان سازمانی خود داشتند، مارکسیست کردن آنها چندان کار مشکلی نبود.

خلیل دزفولی از اعضای سازمان که تحت مسئولیت ناصر جوهری قرار داشت در این باره می‌گوید: «من همیشه با مسئولین برخورد مطلق می‌کرده و آنها را آدم‌های کامل و منزهی می‌دانستم و هر چه می‌گفتند قبول می‌کردم. مسئله ایدئولوژی قبلاً با همکلاسی‌هایم مطرح شده بود و آنها نیز در کلاس قبلی، مارکسیسم را قبول کرده بودند. خلاصه ما نیز مارکسیست شدیم».

علی خدایی صفت عضو دیگر سازمان نیز این جریان را از قول بهرام آرام چنین نقل می‌کند: «ایدئولوژی سازمان [التقاطی بوده، زیربنای ماتریالیستی داشته و روبنای مذهبی را به آن چسبانده‌اند؛ چیزی که با هزار من سریش هم نمی‌چسبد. دیالکتیک زیربنای ماتریالیسم است».

در جریان روند مارکسیست شدن اعضای سازمان، حداقل ۹۰ تن از کادرها و اعضای مسئول سازمان تا پاییز ۱۳۵۳ در داخل و خارج از کشور رسماً به ایدئولوژی مارکسیسم گرویدند.

اعلام خصوصی تغییر ایدئولوژی نزد برخی از روحانیون مرتبط با سازمان موجب ایجاد موجی از مخالفت در بین مبارزان مذهبی و قطع کمک‌های مردمی گردید که تا آن زمان با تصوّر اینکه سازمان یک گروه مذهبی است به صورت حمایت‌های گسترده مالی بعضی از بازاری‌های مبارز و روحانیان، تداوم حیات سازمان را امکان پذیر ساخته بود.

مقارن با این جریان وحید افراخته عضو مرکزیت سازمان در ۵ مرداد ۵۴، به هنگامی که همراه با سید محسن خاموشی، یکی از اعضای مارکسیست سازمان، در حوالی سرچشمه و بهارستان تردد می‌کرد مورد سوءظن یک افسر سلواک واقع شد و به دست وی دستگیر گردید.



او حتی در آخرین لحظات نیز باور نمی کرد که او را اعدام کنند و در وصیت نامه اش که چند دقیقه قبل از اعدامش نوشته بود، چنین آورده بود: «با این آرزو که تا لحظه ای که زنده ام... با دستگاه امنیتی همکاری کنم... و همچون سربازی جانباز و فداکار برای شاهنشاه محبوبم بمیرم... آرزو دارم یکی از مقامات امنیتی را که مرا می شناسد، ببینم و مطالبی عرض کنم».

افراخته البته به هیچ یک از این دو آرزو نرسید و چند لحظه پس از نوشتن این کلمات اعدام شد. اندکی پس از دستگیری های گسترده ای که به دنبال همکاری وحید افراخته با ساواک صورت گرفت، مرکزیت سازمان بیانیه «اعلام مواضع ایدئولوژیک» را در مهرماه ۱۳۵۴ منتشر کرد. با دستگیری وحید افراخته ساواک از ماجرای مارکسیست شدن مرکزیت و شمار زیادی از کادرهای بالای سازمان و نیز تصفیه های خونین ایدئولوژیک، باخبر شده بود و این مطالب دیگر قابل پرده پوشی نبود. بنابراین مرکزیت سازمان به سرعت در صدد توضیح و توجیه عملکرد خود به صورت رسمی برآمد.



سوره ۹



او در اولین مرحله بازجویی همه اعضای مسلمان سازمان را لو داد و تمام اطلاعات خود را درباره سازمان، اعضا، هواداران و عملیاتی که تا آن زمان اجرا شده بود در اختیار ساواک قرار داد. وضع او به گونه ای شد که همراه با مأموران ساواک، شخصا در شکنجه و بازجویی از اعضای دستگیر شده شرکت می کرد. او با ابراز ندامت از مبارزه و همچنین تجلیل از رژیم شاه و همکاری کامل با ساواک به عنصر محبوب شکنجه گران تبدیل شده بود. او در نامه ای خطاب به منوچهری، شکنجه گر معروف، نتیجه بازجویی خود را از صمدیه لباف چنین اعلام می کند: «جناب آقای دکتر منوچهری، سلام. با صمدیه به اندازه لازم و کافی بحث کردم... به نظر من اطلاعات خود را نیز اگر توانسته باشد به تمامی نداده است... اگر نخواهد حرف حساب را بپذیرد چاره ای جز فشار [= شکنجه] نیست». چون وحید افراخته در عملیات ترور مستشاران آمریکایی شرکت داشت و خبر دستگیری او بلافاصله در مطبوعات به عنوان قاتل مستشاران آمریکایی، انتشار یافته بود، عملا راه ارفاق به وی مسدود گشته بود و با همه همکاری ای که با ساواک کرد، در سحرگاه بهمن ۱۳۵۴، اعدام شد.

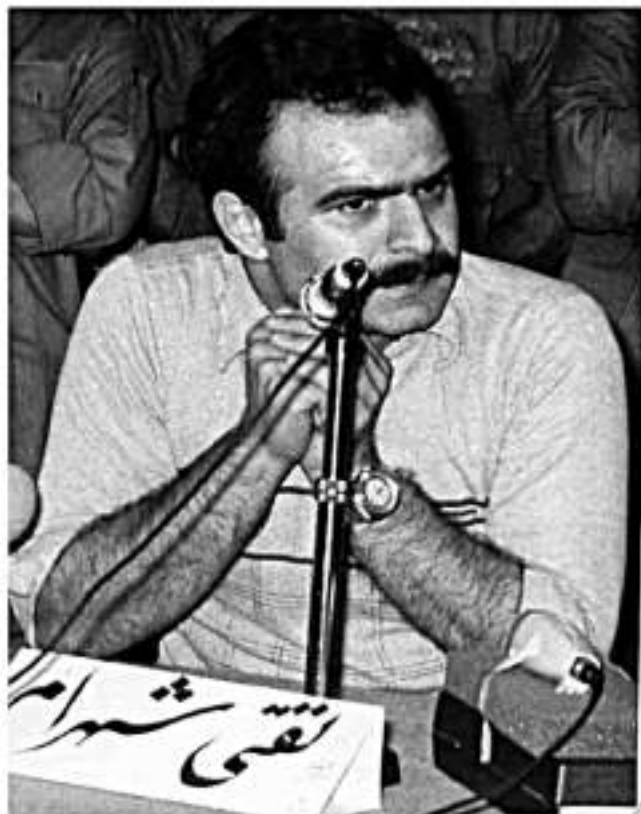


زنائی بودند که یا به طرز مرموزی به چنگ ساواک افتادند یا دچار افسردگی شدید و احساس ندامت برای از دست دادن همه چیز خود در راه امیال و هوسهای این مرد عجیب شدند و کارشان به خودکشی یا تصفیه سازمانی کشید.

این ماجراها و نیز انتقاد بعضی از اعضای مرکزیت سازمان که از تهور شهرام در صدور فرمان قتل مخالفان خود در درون سازمان بیمناک و در عین حال هشیار شده بودند.

موجب تضعیف رهبری شهرام شد. وی سرانجام از مرکزیت کناره گرفت و به خارج از کشور رفت. شهرام از شهریور ۱۳۵۶ در انگستان به سر می برد. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بازگشت که توسط مبارزان مسلمان شناسایی، دستگیر و در دادگاه انقلاب محاکمه و سرانجام اعدام شد.

از اواخر سال ۱۳۵۵، دیگر عملا از سازمان جز چند تن نیروی پراکنده و دچار تشقت و اختلاف شده و گریخته به خارج یا منفعل در داخل چیزی باقی نمانده بود.



در این بیانیه ضمن برشمردن دلایل کنار گذاشتن اسلام و برگزیدن مارکسیسم، تصفیه های خونین داخلی امری موجه جلوه داده شده و از شریف واقفی و صمدیه لباف به عنوان عناصر خائن یاد شده بود. این بیانیه علاوه بر اینکه تأییدی بود بر تبلیغات رژیم مبنی بر وجود مخالفانی با ایدئولوژی «مارکسیسم اسلامی»، در شرایطی که شاه همه مخالفان خود، حتی طلاب حوزه علمیه قم را، مارکسیست می نامید، ضربه ای بود بر پیکر مبارزات اسلامی مردم ایران.

انتشار بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک، عکس العمل های شدید و متفاوتی در محافل اجتماعی و مبارزاتی ایران داشت؛ بویژه در میان مسلمانان اصیل که با حسن ظن و خوش بینی از این سازمان حمایت کرده بودند، موجی از بدبینی و سرخوردگی از مبارزات مسلحانه پدید آورد؛ و البته در عوض موجب نزدیکتر شدن جوانان و دانشجویان به منابع اصیل اسلامی و تعالیم و تألیفات اسلام شناسانی چون استاد شهید مطهری شد.

محافل مبارزاتی مسلمان، پس از آنکه آگاه شدند، اعضا و مرکزیت سازمان مدتهای مدید بی اعتقادی خود به اسلام و مارکسیست شدنشان را مخفی نگه داشته اند و از احساسات پاک اسلامی آنان سوء استفاده کرده اند، این جریان را ناشی از «تفاق» اعضای سازمان دانستند و آنان را «منافق» نامیدند. و از همین رو زان پس، از سازمان مجاهدین خلق به «منافقین» تعبیر می شود.

بعد از تسلط کامل تقی شهرام بر سازمان، وی ضوابط پیچیده ای برای محافظت از خودش برقرار کرد. در تمام شبانه روز همیشه دو زن در کنار وی به عنوان محافظ انجام وظیفه می کردند. سیمین تاج حریری، لیلا زمردیان، فاطمه میرزا جعفر علاف و محبوبه متحدین از جمله





## بازمانه سازمان در زندان

پس از اعلام تغییر ایدئولوژی، عده‌ای از اعضای باقی‌مانده در زندان شروع به بازسازی سازمان با همان ساخت فکری التقاطی کردند. بیشتر این عده به دور شخصی به نام «مسعود رجوی» گرد آمدند. او تنها عضو باقی‌مانده از مرکزیت اولیه سازمان بود و در موج‌های اولیه دستگیری اعضای سازمان در سال ۱۳۵۰ دستگیر شده بود و در زمان دستگیری جوان‌ترین عضو مرکزیت گروه بود... حنیف‌نژاد در آخرین لحظات پس از ضربه شهریور ۵۰، او را وارد مرکزیت کرده بود. به گفته مسعود حقگو عضو قدیمی سازمان، «حنیف‌نژاد و دیگر سران سازمان اسیر نوع حرف زدن و روش‌فکرنامی مسعود رجوی شدند؛ حراف و جذاب بود». رجوی در اردوگاه‌های الفتح در اردن آموزش نظامی دیده بود. از همان ابتدای امر برای بعضی از افراد سازمان روحیه و نوع نگاه او به دین

مشخص شده بود. دکتر کریم رستگار عضو قدیمی سازمان نقل می‌کند که یکی از اعضای الفتح از رجوی سؤال کرده بود که اگر میان «مبارزه» و «دین» شما تضادی پیش آید، شما کدام را ارجح می‌دانید؟؟ و رجوی پاسخ داده بود «در هر حال به مبارزه ادامه می‌دهیم». برخی از زندانیان آن زمان معتقدند که رجوی در زندان تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده بود ولی برای حفظ موقعیت خود آن را پنهان ساخته بود. رجوی تنها عضو مرکزیت بود که از اعدام جان به در برد. چون این نکته در همان زمان نیز بسیار جلب توجه کرد، رجوی و هوادارانش شایعه کردند که کاظم رجوی برادر وی که در سوئیس به سر می‌برد و با محافل حقوق بشری رابطه داشت، توانسته است برای وی از این طریق کاری صورت دهد. اما بر طبق اسناد و مدارک متقن بر جای مانده از ساواک، حقیقت چیز دیگری بود.



واقعیت آن بود که رجوی در همان آغاز دستگیری با ساواک همکاری کرده بود و تمام اطلاعات خود را در اختیار آنها گذاشته بود. بر طبق اسناد ساواک: ارتشبد نعمت‌الله نصیری رئیس ساواک، در نامه‌ای خطاب به دادرسی ارتش، مسعود رجوی را از «همکاران» ساواک معرفی کرده که «در جریان تحقیقات، کمال همکاری را در معرفی اعضای سازمان مکشوفه به عمل آورده و اطلاعاتی که در اختیار گذارده از هر جهت در روشن شدن وضعیت شبکه مزبور مؤثر و مفید بوده است». نصیری در ادامه همین نامه تأکید می‌کند که مسعود رجوی «پس از خاتمه تحقیقات نیز در داخل بازداشتگاهها همکاری‌های صمیمانه‌ای با مأمورین به عمل آورده لذا به نظر این سازمان [ساواک] استحقاق ارفاق و تخفیف در مجازات را دارد». روزنامه کیهان نیز در خبر اعدام چهار تن از اعضای سازمان درباره مسعود رجوی اطلاع می‌دهد که «چون در جریان تعقیب کمال همکاری را به عمل آورده و در زندان نیز با مأمورین همکاری نموده به فرمان مطاع مبارک شاهانه کیفر اعدام او با یک درجه تخفیف به زندان تبدیل گردیده است».

چنین فردی با خصلتهایی که یاد شد، توانست رهبری جمع زندانیان سازمان مجاهدین خلق را برعهده بگیرد. او با روش منافقانه خود با مارکسیست‌ها، مارکسیست بود و با مسلمانان، مسلمان. او به اعضای مارکسیست سازمان سفارش می‌کرد که مارکسیست بودن خود را اعلام نکنند و نماز بخوانند و حتی آنان را پیشنهاد می‌کرد.

نام سازمان مجاهدین خلق، پس از متلاشی شدن سازمان، اولین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی دوباره مطرح شد. رجوی و همفکرانش با زرنگی نفرات آزاد شده و اعضای پراکنده گروه را به سرعت جمع و جور کردند و در حقیقت «سازمان مجاهدین خلق ایران» را بار دیگر پایه‌گذاری کردند.

اولین اقدام سازمان، در اوضاع پرتلاطم روزهای اولیه پیروزی، اشغال محل «بنیاد پهلوی» واقع در خیابان ولیعصر (ساختمان وزارت بازرگانی فعلی)، ایجاد خانه‌های تیمی نیمه مخفی و مخفی در سراسر کشور و جمع‌آوری اسلحه و مهمات و اختفای آنها بود. همچنین در سطح وسیعی به جذب نیرو و عضوگیری به‌ویژه از بین نوجوانان و جوانان پرداختند. این نکته را نیز باید یادآور شد که بسیاری از مردم در آن زمان در جریان ایدئولوژی منافقانه و التقاطی سازمان نبودند؛ و آنان را جمعی پاک و مسلمان و قربانی توطئه کمونیست‌ها می‌پنداشتند.

سازمان با تبلیغات وسیع بر چهره‌هایی چون شریف واقفی، مرتضی صمدیه لباف و مرتضی لبافی‌نژاد به مظلوم‌نمایی و جلب ترحم و حمایت اقشار مسلمان و مخالف مارکسیسم می‌پرداخت و در همان حال نیز از محکوم کردن مارکسیست‌ها به خاطر جنایاتشان در حق این افراد خودداری می‌کرد. سازمان جدید مجاهدین خلق تقی شهرام، بهرام آرام، وحید افراخته و امثال آنان را مارکسیست نمی‌شناخت. بلکه به آنها لقب «اپورتونیست‌های چپ‌نما» داده بود و از این طریق نزد سایر گروه‌ها و افراد مارکسیست آبروداری می‌کرد.

# سازمان منافقان



و در عین حال مارکسیسم و مارکسیست‌ها را از دست داشتن در این توطئه، تطهیر و تبرئه می‌نمود.

پس از اعلامیه مواضع ایدئولوژیک سال ۱۳۵۴، مجاهدین مارکسیست با حفظ آرم سازمان و تغییر علائم و نشانه گذشته، حذف آیات قرآن و تاریخ پیدایش سازمان و نیز افزودن مشت گره خورده به نشانه وابستگی به طبقه کارگر، آرم جدیدی را برای خود تهیه کردند. نشریه «جنگل» را به جای «مجاهد» به عنوان ارگان سازمان منتشر کردند و هر سه ماه یکبار نیز نشریه «قیام کارگر» را انتشار دادند. مجاهدین مارکسیست با سازمان فدائیان خلق درباره ادغام دو سازمان مارکسیست به گفت‌وگو نشستند ولی به زودی با توسل به این دلایل که سازمان فدایی هنوز با ریشه های کاستروبی خودپیوند دارد و از محکوم کردن سوسیال امپریالیسم شوروی خودداری می‌کند و با عوامل مشکوکی مانند حزب توده و جبهه ملی رابطه پنهانی دارد، گفت و گو را قطع کردند. فدائیان خلق نیز مجاهدین مارکسیست را به پذیرش کورکورانه مائوئیسم و مدعیان دروغ پرداز طرفدار طبقه کارگر و فرصت طلب متهم کردند.

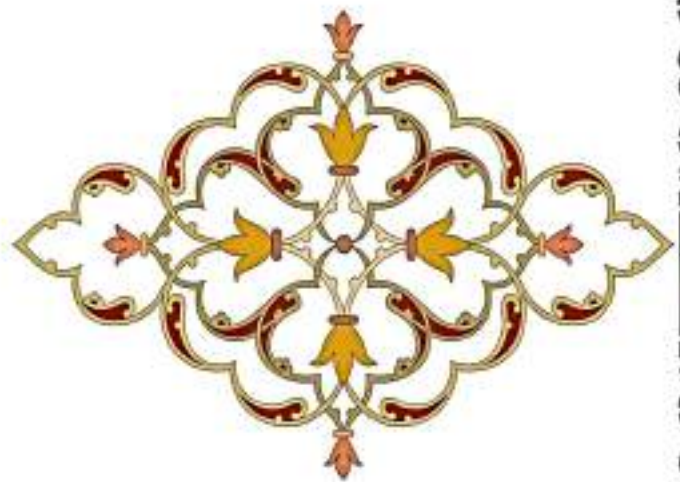
مجاهدین مارکسیست از طرف دیگر به تسویه حساب با برخی از اعضای برجسته سازمان که بر روی اصول اسلامی پافشاری داشتند، پرداختند. از جمله مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف را ربودند. شریف واقفی را به شهادت رساندند و لباف را نیز زخمی کردند و در دام پلیس انداختند.

در طی دورانی که مجاهدین مسلمان تلاش می‌کردند از مارکسیست‌ها فاصله بگیرند، بخشی از روحانیون، خواهان برخورد تند با مارکسیست‌ها بودند و برخی همچون آیت الله طالقانی، آیت الله منتظری، لاهوتی، مهدوی کنی و هاشمی رفسنجانی رای به جدایی از مارکسیست‌ها و خاتمه یافتن «اتحاد استراتژیک» دادند. طی فتاوی معروفی که در اوایل سال ۱۳۵۵ از طرف روحانیون صادر شد، زندگی اشتراکی با مارکسیست‌ها پایان یافت. رهبری مجاهدین در زندان به ویژه مسعود رجوی، به صدور این فتوا اعتراض داشتند؛ در عین حال خود را حداقل برحسب ظاهر ملزم به رعایت آن می‌دیدند. پس از این گروهی از مجاهدین به انتقاد از مسعود رجوی پرداختند و از آن فاصله گرفتند. از جمله شهید محمدعلی رجایی و عزت الله سحابی که به طور کلی از آنان جدا شدند.

در هر حال انشعاب سال ۱۳۵۴، اختلافهای موجود و درگیری های گروههای مختلف سازمان مجاهدین، ضربات مهلکی را بر این سازمان وارد کرد. ساواک در طی مدت زمان کوتاه پس از انشعاب توانست تعداد زیادی از افراد و گروههای پراکنده مارکسیست و مذهبی وابسته به سازمان مجاهدین را به تدریج شناسایی کند و از بین ببرد؛ به طوری که از اواسط سال ۱۳۵۵ دیگر عملاً سازمانی وجود نداشت.

# فقہین خلیق





و سازمان علی‌رغم اینکه به ظاهر خود را مطیع امام قلمداد می‌کرد، همراه با دیگر گروه‌های چپ، خواهان انحلال ارتش بود. این روش منافقانه البته دیری نپائید. بویژه پس از آنکه رهبری روحانیت و موقعیت آن در انقلاب تثبیت شد، سازمان با شعار مبارزه با «ارتجاع» تمامی نیروهای کارآمد و مجرب روحانیت بویژه آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله رفسنجانی و... را زیر فشار تهمت و ناسزا و حمله‌های ناجوانمردانه تبلیغاتی گرفت. از همین جا بخش عظیم مردم ایران از سازمان فاصله گرفتند، کار به جایی رسید که سازمان رسماً اعلام کرد که تضاد اصلی‌اش با امپریالیسم آمریکا نیست، بلکه با ارتجاع حاکم است.

جدی‌ترین تاکتیک سازمان، برای آماده‌سازی زمینه براندازی جمهوری اسلامی و در دست گرفتن قدرت، «خط نفوذ» بود. به گفته آقای هاشمی رفسنجانی «مجاهدین خلق، سال‌ها به عنوان نیروی خودی در میان مبارزان مسلمان بودند و از وضع و موقعیت افراد و راه وصول به نهادهای مهم اطلاعات کامل و دقیق داشتند.» در چنان شرایطی و در غیاب یک نهاد امنیتی متشکل برخاسته از انقلاب، برخی از اعضای سازمان توانستند با بهره‌گیری از ارتباطات قدیمی خود با برخی مقامات دولت موقت، نهضت آزادی و تنی چند از روحانیان متنفذ آن سال‌ها، در درون بعضی از مراکز حساس سیاسی و قضایی مانند وزارت کشور، نخست‌وزیری، دادستانی، دادگاه انقلاب، نیروهای نظامی و انتظامی و حتی حزب جمهوری اسلامی رخنه نمایند.



از طرف دیگر انشعاب در سازمان مجاهدین باعث شد که برخلاف دوره های قبل که عمدتاً فعالیت های سیاسی دانشجویی به صورت مشترک انجام می شد و در حقیقت یک اتحاد استراتژیک بین نیروهای مارکسیست و مذهبی در مقابله با شاه وجود داشت ، برنامه های مشترک خاتمه یافت و با بدبینی شدیدی که بین مارکسیستها و مذهبی ها شکل گرفت ، روند چندگانگی نیروهای سیاسی در دانشگاه ها، زندان هاو جامعه اتفاق افتاد و به طرف مرزبندی دقیق نیروها رفت . گروه های مسلح مذهبی هم که شکل گرفتند برخلاف قبل ، از همکاری با نیروهای مارکسیست پرهیزداشتند. زیرا معتقد بودند آنها به لحاظ اعتقادی با ما اختلاف دارند و در بین راه به ما خیانت می کنند و از پشت خنجر می زنند. سازمان در ماه های اول پس از پیروزی انقلاب از امام خمینی با تعابیری چون « امام مجاهد اعظم»، «قائد پرافتخار»، «مجاهد آگاه» و... یاد می نمود. اما در عمل مواضعی مخالف مواضع ایشان داشت. امام خمینی (ره) با توجه به اینکه بدنه اصلی ارتش، از فرزندان مسلمان ملت تشکیل شده بود و به استثنای عده ای از فرماندهان، ارتش در کنار ملت قرار گرفته بود، همواره از ارتش حمایت می کرد. اما گروه های



همزمان سازمان به توسعه تشکیلاتی خود در سطح گسترده‌ای دست زد و درصدد برآمد یک نیروی شبه نظامی یا ارتش خصوصی از هواداران و اعضای خود تشکیل و سازمان دهد.

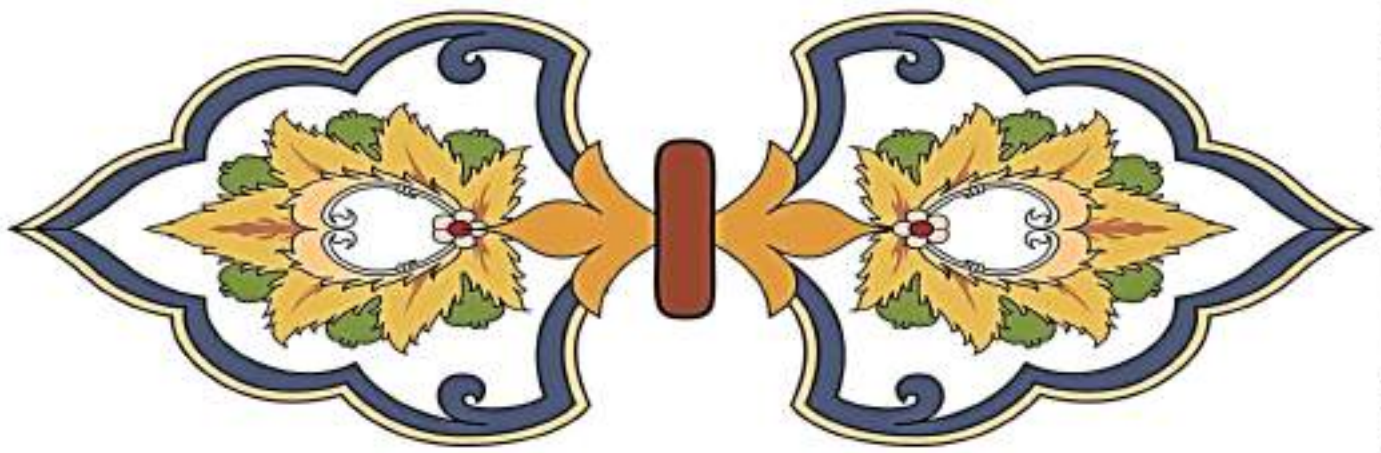
در نخستین روزهای پس از پیروزی، نفوذ سازمان در دادگاه‌های انقلاب چندان وضوحی نداشت. عجیب این بود که با وجود تأکیدات مکرر امام خمینی (رحمت الله علیه) بر عدم شتاب در مجازات بازداشت‌شدگان و تأکید بر عفو و ارفاق به متهمان، بعضاً حوادث غیرقابل توجیهی اتفاق می‌افتاد. علی رضوانی، عضو سابقه دار سازمان که بعدها از آن کناره گرفت در این باره می‌گوید: «برخی از آن اعدام‌های اولیه به ظاهر به اسم جمهوری اسلامی تمام شد در حالی که در باطن کسانی از همه سازمان‌ها از جمله سازمان مجاهدین خلق جزء آن دادگاه‌ها بودند که عناصر رژیم گذشته را گاهی حتی مخفیانه اعدام می‌کردند». این نمونه‌ای از عملکرد خشونت‌بار و منافقانه سازمان، پس از پیروزی انقلاب بود.

کم‌کم سازمان به اتکای اعضا و هوادارانی که پیدا کرده بود و به اتکای سلاح‌ها و مهماتی که در شرایط خاص پس از پیروزی انقلاب جمع‌آوری نموده بودند، مخالفت خود را با نظام جمهوری اسلامی به بهانه‌های مختلف روز به روز علنی‌تر و آشکارتر ساخت به‌ویژه پس از کشف ماجرای جاسوسی محمدرضا سعادت‌ی عضو مرکزیت سازمان و دستگیری وی در حین ارائه اطلاعات طبقه‌بندی شده به مأمور امنیتی شوروی. با انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری، سازمان برای تشدید تضاد درونی حاکمیت و مقابله با امام با استفاده از بنی‌صدر به همکاری نزدیک با او پرداخت. بنی‌صدر نیز که برای حذف یاران امام به نیروی منسجم و تشکیلاتی احتیاج داشت به آنان روی خوش نشان داد. در فاصله پیروزی انقلاب تا انتخاب اولین رئیس جمهور،

یعنی در فاصله کمتر از یک‌سال در دو انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی و مجلس شورا، کاندیداهای سازمان حتی نفر اول سازمان، یعنی مسعود رجوی نتوانستند موفق شوند. در انتخابات مجلس کاندیدای سازمان نتوانست به مجلس راه یابد با این‌که همه گروه‌های چپ و راست از حزب توده و چریک‌های فدایی خلق تا نهضت آزادی از او حمایت کرده بودند. این برای سازمانی که رسیدن به «قدرت» هدف اول آن بود فاجعه‌بار بود. اما سازمان که برای رسیدن به قدرت عجله داشت نمی‌توانست صبر کند تا در چرخه حوادث و تحولات آزاد و دموکراتیک و با رای مردم نصیبی از قدرت ببرد. سازمان مجاهدین خلق برای به قدرت رسیدن تنها یک راه و یک وسیله می‌شناخت و آن «خشونت» و «اسلحه» بود.

بنابراین پس از یک دوره تقریباً دو‌ساله از اوایل سال ۶۰، در زمانی که کشور در التهاب جنگ و بی‌ثباتی می‌سوخت، قدرت و اسلحه خود را به میان آوردند. در طول دو سال پس از پیروزی انقلاب، هر روز و در هر کجای ایران، همراه با دیگر گروه‌های ضد انقلاب تشنج‌آفرینی کردند؛ در روزنامه‌ها و نشریاتشان به افراد، مسئولان و نهادهای انقلاب فحاشی کردند و تهمت زدند و رهبران و مسئولان مردم با صبر و حوصله آنان را تحمل کردند تا بلکه کار به خشونت نکشد. در این دو سال سازمان با برنامه‌ریزی و نقشه اقدام به ایجاد خانه‌های تیمی متعدد کرده بود و خود را برای براندازی آماده کرده بود. با اینکه مسئولان کم‌کم از برنامه‌های سازمان مطلع شده بودند، با این حال برای حفظ حقوق مدنی و قانونی آن‌ها، دادستانی انقلاب در تاریخ ۱۹/۱/۶۰ در اطلاعیه‌ای ده ماده‌ای خطاب به همه احزاب و گروه‌ها از آنان خواست رهبران خود را رسماً معرفی نمایند، نشانی دفاتر خود را بدهند و اگر اسلحه و مهمات در اختیار دارند، تحویل دهند.





روزنامه مجاهد، ارگان سازمان مجاهدین خلق، در تحلیلی بر اطلاعیه دادستانی از قول مسعود رجوی نوشت: «... وقتی به جنگ داخلی تن می‌دهیم که... برای «انقلابیون» کمترین ریسک را داشته باشد...». در زمانی که کشور با حمله همه‌جانبه دشمن خارجی (صدام) روبرو و بخش عظیمی از خاک میهن در اشغال بود، مسعود رجوی از جنگ داخلی دم می‌زد. در روز دهم اردیبهشت ۱۳۶۰، امام خمینی (ره) بر اساس سنت حکیمانه و همیشگی خود، گروه‌های مسلح از جمله مجاهدین را نصیحت کرد که به آغوش ملت بازگردند و اسلحه خود را تحویل دهند. در پاسخ به نصایح پدران امام؛ سازمان در نامه‌ای مشحون از مظلوم‌نمایی و دروغ‌پردازی با لحنی تهدیدآمیز از ایشان درخواست ملاقات کرد. اما پاسخ امام چنین بود که اگر سازمان به قوانین کشور احترام بگذارد و اسلحه خود را تحویل دهد، خود ایشان به ملاقات اعضای سازمان خواهد رفت





# آغاز شورش مسلحانه و ترور

در ۲۷ خرداد ۱۳۶۰، مجلس شورای اسلامی به دلیل بی کفایتی‌ها، تشنج آفرینی‌ها و اقدامات غیرقانونی بنی‌صدر علیه امام، دولت و مجلس و ناتوانی در اداره امور کشور طرح دو فوریت عدم کفایت سیاسی وی را تصویب کرد. یک روز بعد در ۲۸ خرداد ۶۰، سازمان مجاهدین خلق «اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۵» خود را

صادر کرد. این اطلاعیه اعلام آغاز رسمی شورش مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی و به تعبیر یک عضو جدا شده سازمان؛ «اعلامیه جنگ تمام عیار با جمهوری اسلامی» بود. عصر روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس به تصویب رسید

در همان لحظات اعضا و هواداران سازمان در تهران و چند شهر دیگر دست به شورش مسلحانه و ایجاد خشونت در خیابانها زدند. به گزارش خبرگزاری رویتر تعدادشان در تهران ۳ هزار نفر بود و تعدادی اتوبوس، اتومبیل و موتورسیکلت متعلق به مردم عادی را که در خیابانها پارک شده بود به آتش کشیدند و ده ها تن از مردم کشته و زخمی شدند. درگیری‌های پراکنده مسلحانه و اقدام به بمب‌گذاری

و زمینه‌سازی برای ترورهای گسترده توسط سازمان از فردای ۳۰ خرداد رسماً آغاز شد. بعد از برگزاری انتخابات میان دوره‌ای مجلس در روز جمعه پنجم تیر، امام جمعه تهران حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه ضمن ارائه تحلیلی از عملکرد سازمان، نوجوانان و جوانان هوادار سازمان را به تفکر و آرامش فراخواند و آنان را از دنباله روی سران شورشگر سازمان بر حذر ساخت. با هماهنگی بنی‌صدر رییس جمهور معزول و رجوی گرداننده سازمان مجاهدین، ترور سران نظام جمهوری اسلامی با اقدام به ترور آیت‌الله

خامنه‌ای در روز ششم تیر، شروع شد. بر اثر انفجار بمبی که در یک ضبط صوت کار گذاشته شده بود و بر تریبون سخنرانی ایشان در مسجد اباذر واقع در یکی از جنوبی‌ترین مناطق تهران، قرار داشت، جراحات شدیدی بر امام جمعه محبوب تهران وارد گشت. مطبوعات و مسئولان در همان زمان به تصریح یا کنایه، سازمان مجاهدین را مسئول این سوءقصد معرفی کردند.

بعدها مشخص شد که جواد قدیری از اعضای مرکزیت سازمان طراح انفجار مسجد اباذر و ترور آیت‌الله خامنه‌ای بوده است. در هفتم تیرماه ۱۳۶۰، در انفجاری که در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی رخ داد، آیت‌الله بهشتی و بیش از ۷۲ تن از مسئولان نظام به شهادت رسیدند. عامل این انفجار، یکی از اعضای نفوذی سازمان به نام محمدرضا کلاهی بود.

**امام: ترور شخصیتها، اقدام به ترور آیت‌الله خامنه‌ای در روز ششم تیر، صفوف فشرده ملت بالا تریبند**



**کمیته‌های مجاهدین مبارزان کمان از جامعه بزرگ انفجار مسجد اباذر**

**آیت‌الله دکتر بهشتی پس از سالها مبارزه خشکی نابود و نصل فحاشی‌های آمریکای ابدی داخلی اش به خدا پیوست**

**ایادی امریکا با انفجار بمب دهها هم‌مرز مام، وزیر و نماینده مجلس را شهید کردند**



**۱۳۰ شهید مجلسی شهادت رسیدند**

**مرگ بر آمریکا**





پاریس به زمین نشست و دولت فرانسه به بنی صدر و رجوی و معزی پناهندگی سیاسی داد. هم رجوی و هم بنی صدر تأکید کردند که دو ماه بیشتر به پایان رژیم جمهوری اسلامی نمانده است. رجوی، موسی خیابانی را به جانشینی خود در ایران منصوب کرده بود.

روز هشتم شهریور ۱۳۶۰، نیز محمدعلی رجایی که به دنبال عزل بنی صدر به ریاست جمهوری انتخاب شده بود و محمد جواد باهنر نخست وزیر در اثر انفجار بمب در محل دفتر نخست وزیری به شهادت رسیدند. این بمب توسط یک عنصر نفوذی سازمان به نام مسعود کشمیری کار گذاشته شده بود. طرح اولیه سازمان، انفجار بمب مزبور در منزل امام خمینی (ره) بود که پس از ناکامی در آن، نخست وزیری هدف قرار گرفت. بعدها رجوی در دیدار سری با ژنرال حتوش رییس دستگاه اطلاعاتی عراق تأکید کرد که: «... هر چند کاخ سفید و کاخ الیزه می دانستند. با کاخ الیزه هم ارتباط داشتیم و می دانستند چه کسی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد و چه کسی عملیات علیه رئیس جمهور و نخست وزیر ایران را انجام داد. آنها می دانستند و خوب هم می دانستند ولی صفت تروریست هم به ما نزدند».

با وجودی که ضربه بسیار سهمگین بود و سازمان مجاهدین و شخص بنی صدر و رجوی انتظار داشتند که با این ضربه نظام جمهوری اسلامی به بی ثباتی کامل دچار شود و فروپاشد، اما با حمایت همه جانبه مردم و حضور گسترده در مراسم تشییع شهدا، موج انزجار علیه اقدامات تروریستی سازمان، در بین تمامی آحاد جامعه وسعت یافت.

طرح ترور آیت الله بهشتی اولین بار در سال ۵۴ در مرکزیت سازمان طرح شده بود که عملی نگردید. حساسیت در مورد ایشان و تلاش برای حذف معنوی و فیزیکی آیت الله بهشتی توسط سازمان مجاهدین خلق، یکی از موارد اساسی میراث مرکزیت تقی شهرام برای مرکزیت مسعود رجوی بود. بیش از یک ماه بنی صدر در کنار سران سازمان مجاهدین خلق در خانه های تیمی مخفی شده بود و در انتظار آن بود که متعاقب شورش مسلحانه و ترور سران نظام، مردم به حمایت از وی و سازمان مجاهدین به خیابان ها سرازیر شوند و با یک جنبش مردمی حکومت را سرنگون سازند. اما واکنش گسترده مردم در تظاهرات و اجتماعاتی که در این مدت در دفاع از امام خمینی (ره) و یارانش برگزار می شد و اعلام انزجار گسترده مردمی از اقدامات تروریستی ائتلاف بنی صدر رجوی، تصورات اینان را کاملاً از هم پاشید، به ویژه حضور پرشور و وسیع مردم در انتخابات ریاست جمهوری دوم مرداد که به ریاست جمهوری محمدعلی رجایی انجامید، دیگر هیچ گونه امیدی برای آنان باقی نگذاشت. در ساعت یازده بعد از ظهر سه شنبه ۶ مرداد ۱۳۶۰، بنی صدر و مسعود رجوی با استفاده از عوامل نفوذی سازمان در نیروی هوایی، با یک جت بوئینگ سوخت رسان نیروی هوایی به خلبانی سرهنگ معزی خلبان مخصوص شاه، از ایران گریختند. هواپیما در یک فرودگاه نظامی





که حتی اعضای هواداران سازمان را نیز تحت تأثیر قرار داد و منفعل ساخت. در تاریخ گروه های سیاسی مسلح جهان تا آن زمان، هیچ نمونه مشابهی مانند این نوع عملیات ثبت نشده بود و سازمان مجاهدین خلق نام خود را به عنوان اولین نمونه در این نوع به ثبت رساند. مجریان شکنجه افراد ربوده شده پس از دستگیری تمام جزئیات آنچه را که انجام داده بودند شرح دادند که در سال ۶۳ از طریق رادیو و تلویزیون و مطبوعات انتشار عمومی یافت و افکار عمومی را در بهت و حیرت فرو برد.



طی دو سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ تعداد ۳۶۶ مورد ترور مردم عادی در استان تهران توسط اعضای سازمان مجاهدین انجام شد. ۵۳ درصد از این افراد کارمند نهادهای دولتی بودند که ۳۶ درصد آنها شاغل در سپاه، ارتش، بسیجی و شهربانی بودند. بنابراین بقیه ۶۴ درصد ترورشدهگان مردمی دارای مشاغل غیرنظامی و آزاد بودند که تنها جرم آنها داشتن ظاهری حزب‌اللهی یا قرار گرفتن در تیررس تیم‌های شکار سازمان مجاهدین بوده است.

تیم‌های ترور سازمان ائمه جمعه را نیز هدف قرار دادند و شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله صدوقی (امام جمعه یزد)، آیت‌الله دستغیب (امام جمعه شیراز)، آیت‌الله مدنی (امام جمعه تبریز) در حالی ترور شدند که سنین آنها در دهه هفتاد عمرشان بود.

اما سازمان روز به روز زیر ضربات قوای انتظامی و نیروهای مردمی تحلیل می‌رفت. در روز ۱۹ بهمن ۱۳۶۰، خانه تیمی اصلی و مقر مرکزیت سازمان کشف شد و در حمله افراد سپاه به آنجا، موسی خیابانی، نفر دوم سازمان، و اشرف ربیعی، همسر مسعود رجوی و عده دیگری از افراد مرکزیت در درگیری مسلحانه کشته شدند. با این حادثه طومار موجودیت سازمان در ایران تقریباً درهم پیچیده شد و در سال ۱۳۶۱ اندک خانه‌های تیمی و افراد باقیمانده نیز کشف و دستگیر شدند.

در پی این ضربات با شکنجه سه تن از پاسداران ربوده شده توسط سازمان، «عملیات مهندسی» به عنوان یک نوع عملیات نوظهور برای ایجاد رعب و وحشت به عنوان مکمل ترورهای خیابانی آغاز شد. جزئیات این نوع عملیات و اجساد کشف شده شش تن از قربانیان که سه تن از آنان کفاش، معلم و کارمند بودند به قدری فجیع و تکان‌دهنده





## حکومت خیال در پاریس و بغداد

در پی استقرار تشکیلات مجاهدین خلق در فرانسه، ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور مخلوع و مسعود رجوی مدتی به همکاری با یکدیگر پرداختند. بنی‌صدر که هنوز خود را رئیس‌جمهور قانونی می‌دانست، طی حکمی رجوی را به سمت نخست‌وزیر شورای مقاومت منصوب کرد. در همین دوران رهبر مجاهدین که همسرش در ایران کشته شده بود، چشم به فیروزه دختر کم سن و سال بنی‌صدر دوخت و بنی‌صدر علیرغم شعارهایش در مورد قباحیت استفاده ابزاری از زن، فیروزه را به رجوی داد. اما عمر این ازدواج کوتاه بود و به زودی میانه رجوی و بنی‌صدر به هم خورد و رجوی نیز فیروزه را طلاق داد.

نظام جمهوری اسلامی با کسب پیروزی‌های بی‌در پی نظامی و حمایت گسترده مردمی و اتحاد و انسجام داخلی و سرکوب قاطع و مؤثر ضد انقلاب، از جمله نیروهای مجاهدین خلق، به مرحله‌ای از ثبات رسیده بود که دیگر نمی‌شد وعده سقوط آن و بازگشت به تهران، ظرف دو سه ماه آینده را داد. حتی ترورهای شخصیتها نیز دیگر چندان جلب توجه نمی‌کرد و اثری نداشت. رجوی برای مطرح کردن نام خود و سرگرم نگه‌داشتن اعضای سازمان، نقشه‌ای اندیشید

و این نقشه که نتیجه‌اش تصاحب مریم قجر عضدانلو، همسر مهدی ابریشم‌چی، نفر دوم سازمان بود «انقلاب ایدئولوژیکی» نام گرفت و رجوی و هوادارانش آن را گامی بلند در جهت ارتقای مقام زن دانستند. به دستور رجوی، ابریشم‌چی همسر خود را طلاق گفت و بلافاصله بدون رعایت مسائل شرعی از جمله عده طلاق، مسعود و مریم با هم ازدواج کردند. این حادثه قباحیت بار تأثیر بدی در بین همگان حتی محافل خارج از کشور گذاشت. مثلاً گروهک راه کارگر که یک گروه کمونیستی بود در بیانیه‌ای اعلام کرد که این کار «افکار عمومی را به شدت مبهوت و اخلاق عمومی را عمیقاً جریحه‌دار ساخت».

در مقابل مهدی ابریشم‌چی اعلام کرد که: «مخالفت با مشیت مسعود، کفرآمیزتر از مخالفت با مشیت خداست». به پاس این از خودگذشتگی ابریشم‌چی، رجوی نیز مینا خیابانی، خواهر موسی خیابانی را که ۱۲ سال از ابریشم‌چی کوچکتر بود، به وی جایزه داد و اجازه داد این دو با هم ازدواج کنند.

از این به بعد «ترکیب مسعود و مریم» جایگزین کلمه «مسعود» که ورد زبان افراد و هواداران سازمان بود، شد. مسعود رجوی در مراسم جشن ازدواج خود این حادثه را «انفجار رهایی» خواند و گفت: «در اینجا صحبت از انفجار است، انفجار رهایی».

رهبری نوین با این تحلیل که ابرقدرتها نخواهند گذاشت ایران پیروز جنگ باشد و در عراق بازنده نخواهد بود، تصمیم گرفت رودرباستی را کنار بگذارد و علناً و رسماً در کنار صدام قرار گیرد. در تاریخ سیاسی کشورهای جهان بسیار به ندرت به موردی برمی‌خوریم که یک گروه سیاسی مخالف نظام، با دشمنی که به خاک کشورش حمله کرده و آن را در اشغال دارد، این چنین متحد شود و خود را به آن بفروشد.



پس از مذاکرات مقدماتی رجوی و طارق عزیز در پاریس، در ۱۷ خرداد ۱۳۶۵ وارد بغداد شد و بلافاصله تشکیلات سازمان نیز به بغداد منتقل شد.

از این به بعد رجوی و گروهش به طور کامل در اختیار دستگاه اطلاعاتی عراق قرار گرفتند و به مجری بی چون و چرای اوامر صدام تبدیل شدند. اولین اقدام رجوی در بغداد، تشکیل «ارتش آزادی‌بخش ملی» بود. با تمهیدات و وعده و وعیدهای فراوان شماری از اعضاء و هواداران و بعضا فریب‌خوردگان غیرسازمانی وارد بغداد شدند و در اردوگاه‌های موسوم به «اردوگاه اشرف» مستقر شدند و در آن جا به فراگیری فنون نظامی و جنگ‌های کلاسیک پرداختند. رجوی می‌خواست وانمود کند که سازمان از مرحله ترور و جنگ‌های شهری گذر کرده و اکنون به مرحله‌ای رسیده که می‌تواند اقدام به جنگ‌های کلاسیک نظیر جنگ دو کشور، نماید. رژیم صدام امکانات و تجهیزات فراوانی در اختیار آنان قرارداد. پس از انقلاب ایدئولوژیک کذایی بسیاری از زنان سازمان در اردوگاه اشرف دارای اختیارات وسیعی شده بودند.

چهار دوره انقلاب ایدئولوژیک از سال ۶۴ تا ۷۲ در سازمان رخ داد و هر بار تحت یک عنوانی رقبا یا مخالفین بالقوه و بالفعل رجوی در داخل سازمان سرکوب شدند و برخی تصفیه فیزیکی یا ناپدید شدند، و نمایش‌های تشکیلاتی پر سر و صدایی برپا شد تا، موجودیت متزلزل و شکست خورده سازمان نزد هواداران ترمیم شود و بقای تشکیلات تضمین گردد.

حتی زیارت وارث دستکاری شد و با عنوان «السلام علیک یا مسعود، السلام علیک یا مریم» در داخل سازمان و نشریه عمومی آن انتشار علنی یافت.

مسعود رجوی به مقام رهبر عالی نائل شد و مریم رجوی به مقام فرماندهی ارتش آزادی بخش و سپس رییس شورای مقاومت و بالاخره رییس جمهوری منصوب شد. هر از چندی نیز یکی از زنان عضو سازمان با کابینه‌ای زنانه بر مسند ریاست کل سازمان می‌نشست و در مقدمات و تبعات آن با آب و تاب گزارش‌ها و ماجراها برای اعضای منفعل و بی‌انگیزه سازمان آفریده می‌شد و تا مدتی آن‌ها را سرگرم می‌ساخت.

یکی از اعضای اپوزیسیون چپ در خارج از کشور درباره وضعیت سازمان مجاهدین در این نوع رفتارها چنین نوشته است:

«علاقه مجاهدین به قدرت دولتی، زمینی نیست. یک شیفتگی نیمه فرقه‌ای - نیمه کودکانه است... قدرت حکومتی برای یک عضو سازمان یک رؤیای مجذوب کننده است. کلمات رییس‌جمهور، رهبر سازمان، نخست وزیر، کابینه، وزیر، فرمانده و امثالهم، طنین عجیبی در میان اینها دارد و درست مانند کودکانی که عروسک‌هایشان را گرد می‌چینند و رویاهایشان را بازی می‌کنند، این‌ها هم غالباً مشغول «دولت بازی» هستند... در این دور اخیر که قرار شده در آن مریم رییس‌جمهور باشد... قطعاً بازی آخر نیست. آخر این ماجرا به احتمال قوی اعلام سلطنت و برگزاری خصوصی مراسم تاجگذاری خواهد بود.»

در حکومت خودخوانده سازمان مجاهدین در عراق تحت حکومت صدام، سازمان مینیاتوری از وزارتخانه‌های مختلف را ایجاد کرده بود اما در این حکومت خیالی در وسعت دوازده کیلومتر در ده کیلومتر قرارگاه اشرف تعداد بیش از ۳۵ بازداشتگاه و زندان وجود داشته است.



## عملیات مرصاد

«ارتش آزادی بخش ملی» کاری جز چند عملیات ایدنایی در مرزها علیه جمهوری اسلامی نتوانست صورت دهد. مهمترین و احمقانه ترین اقدام رجوی و ارتش کوچکش «عملیات فروغ جاویدان» بود. در آخرین روزهای جنگ تحمیلی، و پس از آنکه ایران قطعنامه آتش بس را پذیرفت و همزمان با تجاوز رژیم صدام در جنوب و غرب کشور باستانهای هوایی و توپخانه ارتش عراق عده‌ای از اعضای و هواداران فریب خورده، با تجهیزات و سلاح هایی که صدام به آنان داده بود سوار بر چند دستگاه نفربر زرهی که آرم ارتش آزادی بخش ایران بر آن ها نقش بسته بود، از جاده خسروی - قصر شیرین وارد کشور شدند؛ و در جاده آسفالته و با سرعت شروع به پیشروی به سمت تهران نمودند. آنان چنین توجیه شده بودند که هر کجا پا بگذارند مردم به آنان می پیوندند و با کمک مردم و نیروی عظیم پشتیبانی مجاهدین، می توانند تا تهران پیشروی کنند.

اما نیروهای نظامی و مردمی ایران، در عملیاتی به نام «مرصاد» طی روزهای سوم تا ۶ مرداد ۱۳۶۷ این عده را تار و مار کردند.

عملیات «فروغ جاویدان» شکست خورد و ارتش کوچک مجاهدین پراکنده شدند. سرنوشت شرکت کنندگان در عملیات «فروغ جاویدان» کشته شدن و دستگیری توسط مردم و نیروهای نظامی بود. از آنجا که مسعود رجوی از این سرنوشت محتوم کاملاً آگاه بود شماری از اعضای باسابقه مجاهدین را که احتمال مخالفت شان با وی می رفت، با شرکت دادن آنها در این عملیات به کام مرگ فرستاد. به گفته یکی از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق، مرکزیت مجاهدین بعد از شکست عملیات،

زیر تیغ تیز انتقاد بود و باید جواب این ماجراجویی بی منطق را می داد. رجوی پیش دستی کرد و با به راه انداختن مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک، سعی کرد دوباره اعضا را سرگرم کند. رجوی از اعضا خواست همه چیز خود را فدای او کنند: «به ما آموزش می دادند که خود را به رهبری بسپاریم و به او نگاه کنیم و با پای او راه برویم... گناهانتان را به او واگذار کنید، او شما را می بخشد». این مرحله تحمیلی اعضا و هواداران «عبور از تنگه» نام گرفت. چون شکست عملیات سازمان در تنگه چهار زبر یا مرصاد رخ داده بود.

از این به بعد پرستش رجوی به اصل محوری اعتقادات مجاهدین تبدیل و آنان از یک گروه سیاسی با ایدئولوژی خاص به یک فرقه با عقاید خاص تبدیل شتوند. در این دوران به فرمان رجوی، زنان از مردان جدا شدند و ارتباط بر مبنای ازدواج میان زن و مرد در سازمان از بین رفت. پس از عملیات مرصاد و آثار آن بر وضعیت سازمان، شمار زیادی از اعضا و وابستگان تشکیلات در عراق و اروپا تلاش کردند از سازمان جدا شوند ولی با خشونت درون سازمانی مواجه شدند و به روش های مختلف از جمله فرستاده شدن به زندان های مخوف حزب بعث مانند ابوغریب مورد اذواء و آزار قرار گرفتند. تا آنجا که بعضی از سازمانهای حقوق بشری غیردولتی به یاری آنان شتافتند و برای نجات قربانیان سازمان تلاش وسیعی را آغاز نمودند. اعضای جدا شده سازمان که در اروپا و امریکا فعال اند، تأکید می کنند که پس از شکست سازمان در عملیات فروغ جاویدان، سازمان کاملاً به صورت یک فرقه بسته و مخوف در آمده است و کمترین روزنه‌ای به زندگی آزاد بر روی اعضای آن کاملاً بسته شده است.





## فرجام وابستگی و خیانت

ترور می‌کردند و نزد مقامات عراقی او را یکی از فرماندهان جنگی معرفی می‌نمودند تا با این جنایتها و خیانتها بتوانند پول و امکانات از صدام دریافت کنند.

در سال ۱۳۷۷ و با طمع سوء استفاده از شرایط حاد سیاسی داخل کشور، موج جدیدی از تخریب و ترور به دستور صدام توسط سازمان مجاهدین در ایران آغاز گشت. در ۱۲ خرداد ۷۷ بمب‌گذاری و خمپاره‌اندازی در سه نقطه تهران با عنوان «سرآغاز مقاومت مسلحانه انقلابی» انجام شد. در اول شهریور ۷۷ سید اسدالله لاجوردی دادستان اسبق دادگاه‌های انقلاب و رییس سابق سازمان زندان‌ها در حالی که بدون محافظ در بازار تهران مشغول کار بود توسط دو تروریست اعزامی سازمان مجاهدین خلق به شهادت رسید. وی در دوران مبارزه علیه رژیم پهلوی بارها به زندان افتاده بود و آخرین بار در سال ۱۳۵۳ به ۱۸ سال زندان محکوم شده بود.

در طول مدت حضور رجوی در عراق، وی با دستگاه اطلاعاتی عراق همکاری کامل داشت. پس از سقوط صدام، در میان انبوه اسناد و مدارکی که به دست مردم افتاد، فیلم‌هایی از دیدارهای مکرر مسعود رجوی با بلندپایگان امنیتی رژیم صدام به دست آمد. این فیلم‌ها بطور مخفی توسط دستگاه امنیتی عراق گرفته شده بود تا در آینده در لحظه مناسب از آن استفاده کنند. بخش‌هایی از این فیلم‌ها در شبکه‌های تلویزیونی بین‌المللی به نمایش درآمد و متن کامل مذاکرات رجوی با مقامات امنیتی صدام و دیگران نیز در اروپا به صورت کتاب منتشر شد. (مستند کامل این ارتباطات اکنون به نام «گرگ‌ها» در اینترنت قابل دانلود است). در طول جنگ، مجاهدین هر جا توانستند، اطلاعی از وضعیت نظامی ایران به دست آورند، آن را در اختیار مقامات عراقی قرار می‌دادند. فلان کاسب بسیجی را که از جبهه برگشته و در مغازه‌اش مشغول کسب و کار عادی خودش بوده،



در ۲۱ فروردین ۱۳۷۸ طی یک اقدام تروریستی دیگر، سرلشگر صیاد شیرازی در حالی که به تنهایی و بدون محافظ عازم محل کار خود بود به شهادت رسید. وی در طول جنگ تحمیلی خدمات و رشادتهای فراوانی از خود نشان داده بود و رژیم صدام دستور ترور وی را صادر کرد. لازم به یادآوری است که این گروهک تا به حال ۱۲۰۰۰ نفر از مردم ایران از زن و مرد، پیر و جوان، کودک و بزرگسال را به شهادت رسانده است.

پس از جنگ خلیج فارس، نفرات مجاهدین در سرکوب قیام مردم جنوب عراق و نیز در سرکوب مردم کرد، شرکت فعال داشتند و به مشابه گارد خصوصی صدام عمل می کردند. رفتار وحشیانه و قساوت آمیز آنان در این عملیات چنان بوده که مردم عراق اعم از شیعه و کرد، ارتش و سازمان استخبارات عراق را فراموش کرده اند ولی مجاهدین خلق را فراموش نکرده اند و کینه ای فراموش نشدنی از آنان به دل دارند.

بعد از حمله آمریکا به عراق پادگان اشرف، محل استقرار نیروهای سازمان مجاهدین امروزه به شدت از سوی سربازان امریکایی حفاظت می شود؛ و علاوه بر این کادر اصلی سازمان نیز تحت حمایت شدید حفاظتی، امنیتی و حمایت های سیاسی و لجستیکی آمریکا قرار دارد.

سازمان منافقین رسماً در عراق به تحت الحمایگی ارتش آمریکا درآمد و نیروهای آنان با توجه به آشنایی با زبان فارسی و فرهنگ مردم مسلمان و شیعه عراق، خدمات مورد نیاز نیروهای امریکایی را تأمین می کنند. اما بعد از دو دهه پیوند عمیق و همه جانبه، سرنوشت رژیم صدام و سازمان رجوی، دیگر نمی توان امکان حیات مستقلی برای این گروه از هم پاشیده و متلاشی، متصور بود. اگر باقیمانده های سازمان به کار موقت ارتش امریکا یا نیروهای امنیتی آن بیایند به این مفهوم نیست که سازمان هنوز وجود خارجی دارد. حضور مجازی و تبلیغاتی گاه به گاه نام سازمان برای سوء استفاده علیه کشور ایران نیز این واقعیت را تغییر نمی دهد.

سازمان مجاهدین خلق، به فرجام تاریخی خود رسید و میراثی از درد و رنج و خون و عبرت برای تاریخ معاصر ایران برجای گذارد.

با بررسی کارنامه این سازمان، می توان سازمان منافقین را به عنوان یک سازمان کاملاً تروریستی نامید که اغلب نیز ترورهای خود را به طور رسمی اعلام می دارند. در سالهای ۶۰ و ۶۱، علاوه بر تهران و شهرهای اطراف آن، تعداد کثیری از مردم بی گناه در نقاط مختلف کشور مورد حمله تروریستهای مسلح سازمان قرار گرفتند و به شهادت رسیدند.

در طی این سالها، افراد بی گناه زیادی، در جریان این ترورهای کور، در محل کار و تحصیل خود هدف گلوله های سازمان قرار گرفتند. مسعود رجوی، خود مدعی است که از سال ۱۳۶۰ تا ۶۱ منافقین تعداد دوازده هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی را ترور کرده است. همچنین بنا به گزارش منابع سازمان در سال ۶۶ و بعد از تاسیس ارتش سازمان، مجموعاً ۲۳ بار عملیات نظامی در منطقه نوار مرز ایران و عراق با کمک و پشتیبانی ارتش رژیم صدام، صورت گرفته است که در این عملیات ها، جمعاً ۵۸۸۰ نفر از نیروهای جمهوری اسلامی، شهید شده اند. البته می توان اشاره کرد که سازمان از طریق ارائه آمار در پی اغراق و بزرگنمایی به منظور ترسیم یک چهره مقتدر، فراگیر و توانمند از خود بوده است ولی این امر به خودی خود، ماهیت تروریستی این سازمان را بیش از پیش افشا می کند.

علاوه بر این اینکه، اقدامات تروریستی این سازمان در داخل کشور به شدت محکوم گردیده است و این سازمان، هیچ گونه پایگاه مردمی و اجتماعی در داخل ایران ندارد، مجامع بین المللی نیز این سازمان را به عنوان یک گروه تروریستی می شناسند. به عنوان مثال در روز هفتم تیر ۱۳۸۶، شورای وزیران اتحادیه اروپا به طور رسمی اعلام کرد که سازمان منافقین خلق، همچنان در فهرست سازمانهای مظنون به تروریست اتحادیه اروپا، باقی خواهد ماند. اتحادیه اروپا در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۱، سازمان منافقین را در فهرست سازمانهای تروریستی قرار داده بود.



اردوی زیارتی

# اصیغ

راهی که از کفر استم...

رویس رفت و برگشت با قطار میباشد

زمان ثبت نام:

برای ثبت نام به دفاتر بسیج دانشجویی

۲۸ بهمن تا  
۱۵ اسفند

دانشکده خود مراجعه فرمایید و یا با

شماره های ذیل تماس حاصل فرمایید

تاریخ اعزام:

خواهران علیمردانه @geostry

خواهران

۰۹۳۷ ۰۴۲ ۶۱۳۷

۲۴-۱۸

برادران محمدی تبار @Mjmt8

اسفند

۰۹۳۰ ۴۲۱ ۵۸۵۰

برادران

۲۷-۲۳

اسفند





# حجاب شرط اول است

در نظام اسلامی زنان باید از درک سیاسی برخوردار باشند، فن خانه‌داری و همسرداری را بدانند و در صحنه‌ی فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و علمی مظهر عصمت و طهارت باشند و به این مهم توجه کنند که حجاب شرط اول است. زیرا بدون حجاب، زن فراغت لازم را برای دستیابی به مراتب بالا بدست نخواهد آورد.

۷۳/۹/۱۷  
رهبرانقلاب

